

یهود در مدینه

الحمد لله عبدالمجید مراد زهی خاشی

از اثر و نفوذ مذهبی و علمی نیز برخوردار بودند. انصار عموماً بت پرست و بی سواد بودند.

بنابراین، آنان به یهود با دیده احترام و عظمت می‌نگریستند و آنها را بیش از خود، با فرهنگ و متمدن می‌دانستند بطوری که اگر فردی از انصار برایش فرزندی زنده نمی‌ماند، نذر می‌کرد که در صورت زنده ماندن فرزند، او را به آیین یهود در خواهد آورد. چنانکه در مدینه اینگونه افراد زیادی وجود داشتند که به تازگی به آیین یهود در آمده بودند. (۱)

با گذشت زمان، در جامعه یهود اخلاق رذیله بسیاری پدید آمده بود. یکی از ویژگیهای زندگی آنان این بود که معاملات و داد و ستد آنها همه جا را فرا گرفته و تمام مردم آن منطقه به آنان بدهکار بودند و چون زمام امور مالی و اقتصادی فقط در دست آنها و صاحب ثروتهای کلان بودند، از این جهت با نهایت بی رحمی و قساوت، سود و بهره زیادی بر عهده بدهکاران قرار می‌دادند و فرزندان و زنان مردم را در قبال وامهای خود گرو می‌گرفتند.

کعب بن اشرف نیز از دوستان انصار خود همین در خواست را کرده بود و با روشهای گوناگون بر مال و ثروت مردم تصرف می‌کرد. (۲) حرص و آزمندی آنها به جایی رسیده بود که کودکان معصوم را در قبال بهای اندک زیور آلات با زدن سنگ به قتل می‌رساندند. (۳) بر اثر کثرت مال و ثروت، زنا و فحاشی متداول شده بود و چون بیشتر از همه، امیران و ثروتمندان مرتکب آن می‌شدند، سزا و کیفری برای آنها در نظر گرفته نمی‌شد.

یهود قومی است که در طول تاریخ با واژه‌های شیظنت، مکاری، حيله گری و نقض پیمان همراه بوده است.

از مدتها قبل از هجرت پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - یهود در مدینه زندگی می‌کردند. بعد از هجرت، آن حضرت با آنان پیمان صلح و حمایت از یکدیگر در مقابل دشمن منعقد کردند. ولی، سرانجام، آنان به عهد و پیمان خویش پای بند نماندند و توطئه و دسیسه بر علیه اسلام و مسلمانان را شروع کردند. با مشرکان هم پیمان شدند و حتی طرح ترور و قتل رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه وسلم - را پی‌ریزی کردند.

مجموعه این توطئه‌ها و دسائس باعث شد تا ریشه این جرثومه فساد از مدینه و اطراف آن کنده شود و شهر پاک پیامبر از لوٹ ملتی که همواره مورد قهر و خشم الهی بوده و خواهد بود، پاک گردد. ذیلاً به این موضوع که ترجمه قسمتی از کتاب سیره النبی (فروع جاویدان) تألیف علامه شبلی نعمانی و سید سلیمان ندوی رحمهما الله است توجه نمایید:

یهود از مدت مدیدی بر مدینه حکومت می‌کردند. زمانی که انصار به مدینه آمدند، با آنان روابط دوستانه برقرار نمودند؛ ولی رفته رفته، رقیب آنها شدند و اقتدار حاصل کردند.

جنگ «بُعَاث» قدرت قبیله‌ای آنها را در هم شکست و آنان دیگر نمی‌توانستند خود را رقیب و حریف یهود قرار دهند. یهود سه قبیله بودند: «بنی قینقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قریظه» این هر سه قبیله در اطراف مدینه زندگی می‌کردند و اغلب آنها کشاورز، ثروتمند، بازرگان و صنعتگر بودند.

بنی قینقاع پیشه زرگری داشتند و چون بیش از دیگران شجاع و دلیر بودند، از این جهت همیشه دارای تسلیحات و قدرت نظامی بودند. انصار همواره به آنها بدهکار و زیر بار قرض آنها قرار داشتند. با وجود قدرت سیاسی و مالی

۱- ابوداود ۹/۲ کتاب الجهاد، باب الاسیر

۲- صحیح بخاری، مسلم، ذکر قتل کعب بن اشرف

۳- صحیح بخاری ۲/ کتاب الدیات، باب اذا قتل بحجر او بعضا

یک بار رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - از یک نفر یهودی پرسیدند: «آیا در شریعت شما جزای زنا فقط زدن شلاق است؟» وی گفت: خیر، بلکه رجم و سنگسار است؛ ولی چون اشراف ما مرتکب عمل زنا می‌گردیدند و هنگام دستگیری، به مجازات نمی‌رسیدند، فقط طبقه پایین جامعه و عامه مردم مجازات می‌شدند. سرانجام، مقرر شد مجازات رجم به شلاق تبدیل شود تا اشراف و عامه مردم بطور یکنواخت مجازات شوند. (۱)

هنگامی که اسلام به مدینه آمد، یهودیان درک کردند که حالا دیگر حکومت جابرانه و مستبدانه آنها پا بر جا نخواهد ماند و زمان افول آن فرا رسیده است و به همان اندازه که اسلام در مدینه گسترش می‌یافت، همان قدر ابهت و شوکت مذهبی یهود که از مدت‌ها پیش آن را به دست آورده بودند، رو به زوال می‌نهاد.

گرایش به آیین یهودیت که در میان مشرکین مدینه به وجود آمده بود و روز به روز گسترش می‌یافت، بلافاصله متوقف شد. و انصار به میمنت فتوحات روز افزون اسلام، دارای مال و ثروت شده و از زنجیر و امه‌های کمرشکن یهود رهایی می‌یافتند.

راز اخلاق و عادات رذیله‌ای که دامنگیر جامعه یهود شده و رعب ثروت و پیشوایی مذهبی بر آن سایه افکنده و در زیر پرده قرار داده بود، افشا می‌شد. گرچه رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - با آنها پیمان بسته بود که به جان و مال آنها تعرضی نخواهد شد و از آزادی مذهبی بر خوردار خواهند بود، اما به عنوان منصب‌دار مقام نبوت، تذکر و موعظه بر اخلاق پست و رذیله آنها از وظایف نبوت به حساب می‌آمد و قرآن مجید نیز از عادات زشت و اخلاق پست آنها به وضوح پرده برداشت: ﴿سَمْعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ﴾ [مائده / ۴۲] ﴿وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَسَارِعُونَ فِي الْآثِمِ وَالْعِدْوَانِ﴾ [مائده / ۶۲] ﴿وَإِخْذِهِمُ الْآرِبَاءَ وَقَدْ نَهَوْا عَنْهُ وَإِخْذِهِمُ الْآرِبَاءَ وَقَدْ نَهَوْا عَنْهُ﴾ [نساء / ۱۶۱]

(آنان شنونده دروغ و سودخوار هستند - و بسیاری از آنان را می‌بینی که به سوی گناه و تعدی از قوانین الهی با شتاب به پیش می‌روند - (و از عادات زشت آنان) گرفتن سود است در حالی که از گرفتن آن منع شده بودند. و اینکه مال مردم را به ناحق می‌خورند.)

این اسباب و علل، یهود را نسبت به اسلام سخت خشمگین و ناخشنود کرد. و آنها به شکل‌های مختلفی به اذیت و آزار رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - و توطئه علیه اسلام دست یازیدند. ولی آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - موظف بودند تا هر نوع آزار آنها را تحمل کنند. ﴿وَلَتَسْمَعَنَّ مِنَ الَّذِينَ آتَوَا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا إِذٍ كَثِيرًا وَانْصَبُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ﴾ [آل عمران / ۱۸۶]

مدارا و معاشرت با یهود

عادت یهودیان چنین بود که وقتی به آن حضرت - صلی الله علیه وسلم - سلام می‌کردند، به جای جمله «السلام علیکم»، «السَّلامُ علیک» که به معنای «مرگ بر تو باد!» می‌گفتند. یکبار حضرت عایشه رضی الله عنها آن را شنید و بسیار عصبانی شد و بی اختیار گفت: «ای بد بختها! مرگ بر خودتان باد!» رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - فرمودند: «با ملایمت سخن بگو» حضرت عایشه اظهار داشت: شما شنیدید که اینها چه گفتند؟ آن حضرت فرمودند: «آری، ولی همین کافی است که من در جواب آنها «علیک» گفتم. (۲)

پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - نه فقط از گذشت و بردباری استفاده می‌کردند بلکه در بیشتر امور معاشرت، با یهودیان هماهنگ و برای آیین و مذهب آنان احترام قایل بودند. عربها عادت داشتند که موهای سرشان را «فرق» می‌کردند ولی یهودیان چنین نمی‌کردند و آنها را به حال خود می‌گذاشتند. آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - نیز با یهودیان موافقت می‌کردند. در صحیح بخاری مذکور است: «وكان يحب موافقة اهل الكتاب فيما لم يؤمر فيه بشيء» (۳) «و آنحضرت موافقت با یهود را در آنچه که نسبت به آن حکم خاصی نازل نمی‌شد، می‌پسندیدند.»

۱- اسباب النزول واحدی / ۱۴۵، صحیح مسلم / ۴۹، ذکر رجم اليهود

۲- این واقعه در ابواب متعدد صحیح بخاری مذکور است.

۳- صحیح بخاری ۸۷۷/۲ کتاب اللباس، باب الفرق

زمانی که پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند ایشان دستور دادند تا مسلمانان نیز آنروز را روزه گیرند.^(۱) اگر جنازه یک نفر یهودی تشییع می‌گردید و از نزدیک آنحضرت عبور داده می‌شد، ایشان به عنوان ادای احترام نسبت به آن از جایشان بلند می‌شدند.^(۲) باری یک نفر یهودی فضایل حضرت موسی را به گونه‌ای بیان کرد که تصوّر می‌شد رتبه و مقام حضرت موسی از رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - بالاتر است فردی از انصار خشمگین شد و یک سیلی به وی نواخت. شخص یهودی به محضر آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - شکایت کرد. آنحضرت فرمودند: «مرا بر پیامبران طوری برتری ندهید که مستلزم نوعی اهانت به آنها باشد. در روز قیامت همه انسانها بیهوش می‌شوند و من اولین کسی خواهم بود که به هوش می‌آیم، آنگاه می‌بینم که موسی عليه السلام پایه عرش را گرفته و ایستاده است.»^(۳)

تمام احکام الهی که در قرآن مجید نازل می‌شدند، به مدارا و معاشرت با اهل کتاب تشویق می‌کردند: ﴿و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم﴾ [مائده / ۵] (و طعام اهل کتاب برای شما حلال است.) و در بعضی جاها قدر و منزلت آنان بیان و گوشزد می‌شد: ﴿بینی اسرائیل اذکرو نعمتی الّتی انعمت علیکم و انی فضلکم علی العالمین﴾ [بقره / ۱۲۲] (ای بنی اسرائیل! نعمت مرا بر خود به یاد آورید و اینکه شما را بر جهانیان برتری دادم)

آنچه در موضوع تبلیغ اسلام در آن موقع بر آنها عرضه می‌شد، فقط در این حدّ بود: ﴿قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون﴾ [ال عمران / ۶۴]

(بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی کلمه‌ای که ما و شما آن را قبول داریم و آن اینکه جز الله کسی و یا چیزی دیگر را پرستش نکنیم و به او شرک نوزیم و هیچ کدام از ما خدا را رها نکنیم و پروردگاری دیگر برای خویش قرار ندهیم. پس اگر آنان اعراض کردند پس بگوئید گواه باشید بر اینکه ما مسلمانیم.)

هیچ یک از این موارد بر خلاف معتقدات و تصوّرات آنها

نمود، ولی با وجود تمام این مهربانیا و اظهار لطف و مدارا، عکس‌العمل و پاداش آنان این شد که با شیوه‌های مختلف شروع به توطئه علیه مسلمانان و براندازی و نابودی اسلام کردند. و به منظور پایین آوردن ابهت، عظمت و وقار اسلام، به مشرکان می‌گفتند: مذهب شما از مسلمانان بهتر است. ﴿و یقولون للذین کفروا اهؤلاء اهدی من الذین امنوا﴾ [نساء / ۵۱] همچنین برای بی اعتبار کردن دین اسلام و کم اهمیت جلوه دادن آن در افکار عمومی، نخست مسلمان و سپس مرتدّ می‌شدند و از اسلام بر می‌گشتند تا مردم تصوّر کنند که اگر دین اسلام حق و راست بود، چرا اینها پس از قبول آن، از آن خارج می‌شدند؟ ﴿و قالت طائفة من اهل الکتاب امنوا بالذی انزل علی الذین امنوا وجه النّهار و اکفروا اخره لعلهم یرجعون﴾ [ال عمران / ۷۲]

علاوه بر این موارد، برای از بین بردن اسلام و تضعیف مسلمانان، دست به توطئه‌های دیگر نیز می‌زدند. آنها به خوبی می‌دانستند که یکی از نقاط قوت مسلمانان این است که اختلافات بین دو قبیله انصار: «اوس» و «خزرج» که از مدتها با هم می‌جنگیدند، به وسیله اسلام مرتفع شده، وحدت و یگانگی اسلامی بر قرار گردیده است و چنانچه بتوان دوباره به آن اختلافات دامن زد و جنگ و کشتار را میان آنها راه انداخت، اسلام خود بخود از بین رفته و نابود می‌شود. تجدید کینه‌ها و خاطرات تلخ کشتارهای گذشته در میان اعراب و تحریک احساسات قبیله‌ای آنها امری بی نهایت سهل و ساده بود. روزی تعداد بسیاری از افراد دو قبیله مزبور در جلسه‌ای نشسته و مشغول صحبت با یکدیگر بودند. چند نفر یهودی به آنجا رفته و خاطره جنگ «بُعاث» را به میان آوردند، این همان جنگی بود که این دو قبیله انصار در آن با هم جنگیده بودند و تمام قدرت و توان آنها در هم شکسته شده بود. تذکره آن جنگ، خاطرات تلخ گذشته را در اذهان آنان زنده و احساساتشان

۱- بخاری ۵۶۲/۱ اتیان اليهود النبی - صلی الله علیه وسلم - حین قدم المدینة

۲- صحیح بخاری ۱۷۵/۱ کتاب الجنائز

۳- بخاری ۶۶۸/۲ تفسیر سورة اعراف

خاطر من، ایشان با حادثه ناگواری مواجه شوند.» چنانکه حافظ ابن حجر در اصابه به نقل از ابوداود و غیره کل این واقعه را بیان نموده است.^(۲)

غزوه بنی قینقاع

(شوال سال دوم هجری)

پیروزی مسلمانان در غزوه بدر، یهود را بیش از پیش بیمناک و هراسان کرد. آنان به وضوح مشاهده کردند که اسلام روز به روز قویتر می شود. و چون از قبایل یهود، بنی قینقاع بیش از همه، شجاعت و دلیرتر بود^(۳) از این جهت قبل از همه جرأت کرد تا به مسلمانان اعلام جنگ دهد و پیمانی را که با پیامبر اکرم - صلی الله علیه و سلم - بسته بود نقض نماید. ابن هشام و طبری از طریق ابن اسحق این روایت عاصم بن قتاده انصاری را نقل کرده اند که: ان بنی قینقاع کانوا اول یهود نقضوا ما بینهم و بین رسول الله - صلی الله علیه و سلم - و هاربوا فیما بین بدر و احد.

(بنی قینقاع اولین کسانی از یهود بودند که پیمانی را که با رسول خدا بسته بودند، نقض کردند و در فاصله زمانی بین بدر و احد با مسلمانان جنگیدند.) ابن سعد در بیان غزوه بنو قینقاع مرقوم داشته است: فلما کانت وقعة بدر اظهروا البغی والحسد و بدوا العهد والمرة^(۴)

(در واقعه بدر یهودیان اظهار شورش و کینه کردند و پیمان را شکستند.)

بروز یک حادثه اتفاقی، مقدمه ای برای وقوع جنگ میان یهود و مسلمانان گردید و آن اینکه: یکی از زنان انصار در حالی که نقاب بر چهره داشت به منظور خرید به مغازه یکی از یهودیان در بازار مدینه رفت. یهودیان نسبت به وی بی حرمتی کردند. فردی از مسلمانان با مشاهده آن واقعه، غیرتش به جوش آمد و آن یهودی را کشت. یهودیان متقابلاً آن مسلمان را به قتل رساندند. وقتی رسول اکرم -

را تحریک کرد و یکباره آتش خاموش عداوت و کینه شعله ور گردید پس از طعن و تشنیع، علیه یکدیگر شمشیر کشیدند. از حسن اتفاق، رسول اکرم - صلی الله علیه و سلم - از جریان آگاه شدند و بی درنگ به آنجا رفته با پند و موعظه، آتش خشم و عداوت دو گروه را فرو نشانند. آنگاه آیه ذیل به عنوان هشدار به مسلمانان نازل شد: ﴿یا ایها الذین امنوا ان تطیعوا فریقاً من الذین اتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کفرین﴾ [آل عمران / ۱۰۰]

(ای مؤمنان! اگر شما از گروهی از اهل کتاب پیروی کنید آنان شما را بعد از ایمان به سوی کفر باز خواهند گرداند.) گروه منافقین نیز وجود داشتند که گرچه ظاهراً مسلمان شده بودند، ولی در حقیقت از دشمنان سر سخت اسلام به شمار می آمدند. رئیس این گروه «عبدالله بن ابی بن سلول» بود. یهودیان در پشت پرده به آنها دست دوستی داده و به اتفاق یکدیگر توطئه علیه اسلام را آغاز نمودند. اتفاقاً «عبدالله بن ابی» از قبل حلیف و هم پیمان «بنی نضیر» بود. قریش نیز قبل از بدر به عبدالله بن ابی نامه نوشته بودند که «مسلمانان را از مدینه اخراج کن، در غیر این صورت شما را نیز نابود خواهیم کرد.» ولی وقتی برای این منظور موفق نشدند، پس از غزوه بدر به یهود چنین نوشتند: انکم اهل الحلقه و الحصون و انکم تقاتلن صاحبنا او لنفعلن کذا و کذا و لا یحول بیننا و بین خدم نساءکم شی

(شما دارای اسلحه و دژهای محکم هستید. از این جهت با حریف ما محمد بجنگید و گرنه با شما چنین و چنان خواهیم کرد و هیچ چیزی ما را از دسترسی پیدا کردن به گوشواره های زنان شما منع نخواهد کرد.)^(۱)

ابو داود در بیان واقعه بنو نضیر این امر را ذکر کرده است، لذا فقط نام بنو نضیر را برده است و گرنه، نامه قریش به عنوان تمام یهود نوشته شده بود. بنابراین، محدث حاکم، واقعه بنو نضیر و بنو قینقاع را یکی دانسته است.

خلاصه، وضعیت طوری بود که شب، هنگامی که آنحضرت - صلی الله علیه و سلم - از خانه بیرون می شدند، خطر ترور ایشان توسط یهود وجود داشت. حضرت طلحه بن براء یکی از صحابه، وقت وفات وصیت کرد «اگر من در شب وفات کنم، آن حضرت - صلی الله علیه و سلم - را اطلاع ندهید. زیرا که از جانب یهود خطر وجود دارد. مبادا به

۱- سنن ابی داود، ذکر بنی نضیر، کتاب الخراج و الامارة

۲- ر،ک: اصابه، تذکره طلحه بن براء

۳- طبقات ابن سعد ۱۹/۲

۴- زرقانی ۵۳۶/۱

صلی الله علیه وسلم - از ماجرا آگاه شدند، نزد یهود رفتند و فرمودند: «از خدا بترسید! اینچنین نباشید عذابی که بر اهل بدر نازل شد، بر شما نیز نازل شود.» آنها با جسارت تمام در پاسخ گفتند: «ما قریش نیستیم، اگر با ما برخورد کنید، آنگاه مفهوم جنگ را به خوبی درک می کنید.» چون اعلام جنگ و نقض عهد از جانب آنها شده بود، به ناگزیر، رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - جنگ را آغاز کردند. آنها در قلعه خود پناه گرفتند، آنحضرت تا پانزده روز آنان را محاصره نمودند.

سرانجام، اعلام رضایت کردند که هر تصمیمی که آنحضرت درباره آنها اتخاذ کنند، خواهند پذیرفت. عبدالله بن ابی، هم پیمان آنها بود. به رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - پیشنهاد کرد که آنان را تبعید کنید.^(۱) آنحضرت آنان را به محل «اذرعات» شام تبعید کردند تعدادشان هفتصد نفر بود که سیصد نفر از آنها زره پوشیده بودند. این واقعه در ماه شوال سال دوم هجری روی داد.

کشته شدن کعب بن اشرف

(ربیع الاول سال سوم هجری)

کعب بن اشرف از شاعران معروف یهود و از قبیله «طی» بود. پدرش در مدینه با بنونضیر هم پیمان شد و چنان اعتباری کسب کرد که با دختر «ابو رافع بن ابی الحقیق» پیشوای یهود و ملقب به «تاجر الحجاز»^(۲) ازدواج کرد. کعب نتیجه همین ازدواج است. بنابر همین خویشاوندی دو جانبه، کعب با یهود و عرب رابطه خوبی داشت. و به جهت شاعر بودن از موقعیت اجتماعی مطلوبی برخوردار بود. وی با مال و ثروتی که در اختیار داشت، رفته رفته رهبری تمام یهودیان عرب را بر عهده گرفت و برای علما و پیشوایان مذهبی یهود، مستمری مقرر کرد. وقتی رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - به مدینه تشریف آوردند، علمای یهود به منظور دریافت شهریه، نزد کعب بن اشرف آمدند. او از آنها درباره آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - سؤالاتی کرد و پس از اینکه آنها را در این باره هم نظر و هم عقیده خویش دید، شهریه آنها را به آنان پرداخت نمود.^(۳) او از دشمنان سر سخت اسلام بود، زمانی که سران بزرگ قریش در جنگ بدر کشته شدند، وی بسیار

اندوهگین شد و برای عرض تسلیت به مکه رفت و مرثیه‌های پر سوزی که در آن به گرفتن انتقام نیز تشویق شده بود، در رثای آنها سرود. مردم را گرد می آورد و با سوز و گداز خاصی مرثیه سرایی، نوحه خوانی و گریه می کرد و اهل مجلس را نیز به گریه در می آورد. ابن هشام اشعاری از وی نقل کرده است. گرچه اکثر این اشعار ساختگی اند، ولی آنچه به نظر می رسد که مربوط به آن دوران است، یکی دو شعر از آن را نقل می کنیم:

طحنت رحی بدر لمهلک اهله

و لمثل بدر تستهل و تدمع

کم قد اصیب به من ایض ماجد

ذی بهجة تأوی الیه الضعیع

(آسیای جنگ بدر، اهل بدر را نابود کرد و برای حادثه‌ای

همچون بدر باید نوحه خواند و گریست چه چهره‌های

سفید و شریفی که پناهگاه نیازمندان بودند، در آنجا به قتل

رسیدند.)

وقتی به مدینه بازگشت در مذمت رسول خدا -

صلی الله علیه وسلم - اشعاری سرود و مردم را علیه ایشان

تحریک کرد.

شعر و شاعری به قدری در جامعه عرب رواج داشت که

امروز در کشورهای اروپایی سخنرانیهای سیاستمداران

بزرگ، نوشته‌ها و تحلیل‌های روزنامه‌های معروف رواج

دارند.^(۴) فقط یک شاعر کافی بود تا احساسات و عواطف

۱- از اظهارات سیره نویسان معلوم می شود که رسول اکرم

قصد کشتن آنها را داشتند ولی بر اثر اصرار عبدالله بن ابی از این

کار منصرف شدند. لیکن آنچه در سنن ابی داود در این باره

مذکور است این امر را تکذیب می کند.

۲- صحیح بخاری، باب قتل الغائم المشرک

۳- تاریخ الخمیس / ۴۶۴

۴- در ابو داود مذکور است: و کان بن الاشرف یهجو النبی -

صلی الله علیه وسلم - یحرض علیه کفار قریش (ابو داود ج ۲ باب

کیف کان اخراج الیهود کتاب الخراج و الامارة) در ابن سعد

مذکور است: کان رجلاً شاعراً یهجو النبی - صلی الله علیه وسلم -

و اصحابه و یحرض علیه. در تفسیر ابن جریر طبری ۷/ ۷۹

بخاری فقط این جمله وجود دارد که: فاذن لی ان اقول «به من اجازه بده تا چیزی بگویم» از این جمله اجازه گفتن مطالب نادرست مفهوم نمی شود. به هر حال، از گفتگویی که بین محمد بن مسلمه و کعب بن اشرف انجام گرفت، اخلاق، عادات و اراده های قلبی یهود علی العموم و کعب علی الخصوص به خوبی روشن و نمایان می شود؛ به این گفتگو توجه کنید:

حضرت محمد بن مسلمه: «ما با پناه دادن محمد - صلی الله علیه وسلم - تمام عرب را دشمن خود ساختیم، او پیوسته از ما درخواست صدقات و مالیات می کند. حالا می خواهیم از تو مقداری وام بگیریم.»

کعب بن اشرف: «سرانجام؛ شما از دست محمد به ستوه در خواهید آمد. در باره وام دادن، شما باید زنان خود را به عنوان گرو در نزد من بگذارید تا به شما وام بدهم!»

محمد بن مسلمه: «با این حسن و جمالی که تو داری ما بر زنان خود اعتمادی نداریم.»

کعب بن اشرف: «پس فرزندان خود را گرو بگذارید.»
محمد بن مسلمه: «این مایه بد نامی ما در میان تمام اعراب خواهد شد. البته ما حاضریم سلاحهای خود را گرو بگذاریم و شما هم خوب می دانید که در این روزها چه نیازی به اسلحه هست.»^(۴)

در روایت صحیح بخاری داستان قتل چنین بیان شده است که آنها با محبت و ملایمت او را از خانه بیرون آوردند. سپس به بهانه بوییدن سر او، موهای سرش را گرفته و وی را به قتل رساندند.^(۵) ولی در این روایت

مذکور است: ان کعب بن الاشرف انطلق الی المشرکین من کفار قریش فاستجاشهم علی النبی - صلی الله علیه وسلم - و امرهم ان یغزوه

۱- تاریخ الخميس / ۵۱۷ غالباً این همان واقعه قبلی است که ابن خمیس با تفصیل بیشتری آن را بیان کرده است.

۲- فتح الباری ۷/ ۲۵۹ «س»

۳- ابن سعد، مغازی ۲۱/

۴- زرقانی ۱۳/۲، صحیح بخاری ذکر قتل کعب بن اشرف

۵- صحیح بخاری، ذکر قتل کعب بن اشرف

تمام قبایل را علیه امری تحریک کند و خروش و جوشش به وجود آورد. در یک روایت مذکور است که کعب چهل نفر را با خود به مکه برد و در آنجا نزد ابوسفیان رفت و او را برای گرفتن انتقام کشته شدگان بدر برانگیخت. ابوسفیان همراه با آنان به حرم رفت و تمام آنها با گرفتن غلاف خانه کعبه پیمان بسته و سوگند یاد کردند که انتقام بدر را خواهند گرفت.^(۱)

کعب بر این بسنده نکرد بلکه تصمیم گرفت تا بطور مخفی، پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - را به قتل برساند. علامه یعقوبی در تاریخ خود در بیان واقعه بنو نضیر مرقوم می دارد: کعب بن الاشرف اليهودی الذی اراد ان یمکر رسول الله - صلی الله علیه وسلم - (کعب بن اشرف یهودی که توطئه قتل آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - را چیده بود).

این روایت با روایتی که حافظ ابن حجر در فتح الباری،^(۲) ذکر کعب بن اشرف با سند عکرمه نقل کرده، تأیید می شود. در آنجا مذکور است: کعب، رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - را به ضیافتی دعوت کرد و افرادی را مأمور ساخت تا هنگام ورود آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - وارد شوند، با تدبیر و حیلۀ خاصی ایشان را به قتل رسانند. گرچه ابن حجر نوشته است که سند این روایت ضعیف است ولی با قرائن و شواهد دیگر این ضعف مرتفع می شود.

هنگامی که خطر فتنه و فساد از جانب وی شدت گرفت، پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - با بعضی از صحابه از وی اظهار نارضایتی کردند. محمد بن مسلمه سرباز فداکار بارگاه رسالت، با جلب نظر رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - و مشورت با سران «اوس» تصمیم به قتل وی گرفت و سرانجام، در ربیع الاول سال سوم هجری این جرثومه فساد از صفحه گیتی نابود و به درک اسفل فرستاده شد.^(۳)

اهل روایت نوشته اند که محمد بن مسلمه به محضر آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - چنین عرض کرد: به ما اجازه دهید تا هر چه خواستیم بگوییم. سیره نگاران، مطلب این جمله را چنین بیان کرده اند که وی اجازه خواست تا به کعب دروغ گوید و آنحضرت اجازه دادند، زیرا که: الحرب خدعة «در جنگ، فریب دادن جایز است» ولی در روایت

مذکور نیست که آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - برای بیان چنین مطالبی اجازه داده بودند. در آن موقع نزد عربها کشتن کسی با چنین حیلها و تدبیرهایی معیوب نبود. ولی بعد از این رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - تدریجاً برای اصلاح اینگونه روشها و رسوم عرب اقدام نمودند.

غزوة بنو نضیر

(ربیع الاول سال چهارم هجری)

بنو نضیر هم پیمان مسلمانان و قبیله عامر بودند. رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - برای کمک گرفتن از آنان درباره خون بهای دو نفر از قبیله عامر که توسط عمرو بن امیه به قتل رسیده بودند و طبق پیمان، مبلغی از آن را یهود بنو نضیر باید پرداخت کنند، نزدشان رفت. (۱) آنها قبول کردند، ولی نقشه‌ای کشیدند که شخصی بالای بام رود و از آنجا سنگ بزرگی بر پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - بیندازد و بدین طریق او را به قتل برسانند. یکی از یهود بنام «عمرو بن حجاج» (۲) برای این منظور بر پشت بام رفت آنحضرت - صلی الله علیه وسلم - از مکر و توطئه آنان آگاه و بی درنگ عازم مدینه شد. قبلاً بیان گردید که قریش برای بنو نضیر پیام فرستاده بودند که محمد را به قتل برسانید وگرنه ما به مدینه آمده، شما را از بین خواهیم برد. بنو نضیر دشمن اسلام بودند. پیام قریش آنان را بیشتر تحریک و آماده کرد. آنها برای رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - پیام فرستادند که شما همراه با سی نفر به اینجا بیایید، ما هم با بزرگان و دانشمندان خود حاضر می شویم و با شما به گفتگو می پردازیم، اگر دانشمندان ما تو را تأیید کنند و بر تو ایمان آورند، ما نیز امتناع نخواهیم کرد چونکه آنان از قبل برای بغاوت آمادگی داشتند، از این جهت، رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - در پاسخ به پیام آنها، پیامی بدین مضمون فرستادند: «تا مادامی که شما معاهده‌ای ننویسید، ما بر شما اعتمادی نداریم» ولی آنها از نوشتن عهدنامه سرباز زدند. آن حضرت نزد یهود بنو قریظه رفتند و در خواست تجدید پیمان با آنها کردند، آنان پذیرفتند. این حجتی علیه بنو نضیر بود که برادران دینی آنها، بنو قریظه تجدید پیمان کرده‌اند و شما هم باید چنین کنید؛ اما آنان راضی نشدند. (۳)

سرانجام، آنها برای آن حضرت پیام فرستادند که شما با سه نفر بیاید و ما هم با سه نفر از علمای خود می آیم و چنانچه این علما بر شما ایمان آوردند، ما نیز ایمان خواهیم آورد. آنحضرت پذیرفتند ولی در مسیر راه از منبع موثقی اطلاع پیدا کردند که یهود مسلح و آماده شده‌اند تا به محض ورود آنحضرت (۴) ایشان را به قتل رسانند.

برای سرکشی و تمرد بنو نضیر علل مختلفی وجود داشت یکی از آنها این بود که آنها دارای دژهای محکم و ظاهراً غیر قابل تسخیری بودند. همچنین عبدالله ابن ابی برای آنها پیام فرستاده بود که «شما تسلیم نشوید، بنو قریظه از شما حمایت خواهند کرد و من هم با دو هزار

۱- مذاکره‌ای که رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - با بنو نضیر درباره دینه دو مرد عامری کرد، به دو صورت تشریح گردیده است: یک تشریح همانست که مصنف آن را اختیار کرده است. تشریح دوم اینکه خلاصه مذاکرات آنحضرت با بنو نضیر این بود که چگونه به قبیله عامر دیه پرداخت شود؟ و رسم دیه نزد آنها چگونه است؟ روابط بنی عامر و بنو نضیر با یکدیگر خوب بود لذا مذاکره با آنها در این باره موجه بنظر می‌رسد. سیره حلبیه ۳۷۷/۲

۲- این روایت در ابن هشام و غیره مذکور است زرقانی از مغازی موسی عقبه که صحیح‌ترین مغازی است این عبارت را نقل کرده است: و کاتوا قد و صلوا الی قریش فی قتاله - صلی الله علیه وسلم - فحضورهم علی القتال و دلوهم علی العورة. زرقانی ۹۳/۲

۳- تمام این تفصیلات در سنن ابی داود (خبر النضیر، کتاب الخراج و الامارة) مذکوراند. جای تعجب است که سیره نگاران از این روایت ابو داود کاملاً ناآگاه‌اند.

۴- فتح الباری ۷/۲۵۵ ذکر غزوه بنی نضیر به نقل از ابن مردویه با سند صحیح. از صحیح بخاری نیز معلوم می‌شود که بنو نضیر با رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - قصد مکاری و حیلگری داشتند. ترجمه الباب بخاری، باب حدیث بنی النضیر و مخرج رسول الله - صلی الله علیه وسلم - الیهم فی دینه و ما ارادو من الغدر برسول الله - صلی الله علیه وسلم -

جنگجو به کمک شما خواهیم شتافت.» قرآن مجید اعلام می‌دارد:

﴿الم تر الى الذين ناقوا يقولون لآخوانهم الذين كفروا من اهل الكتاب لئن اخرجتم لنخرجن معكم و لا نطيع فيكم احداً ابدا و ان قوتلتهم لننصرنكم﴾ [حشر / ۱۱]

(آیا منافقان را نمی‌بینید که به برادران کافر خود از اهل کتاب گفتند اگر شما اخراج شوید ما نیز با شما بیرون خواهیم شد و ما درباره شما به سخنان کسی توجه نخواهیم کرد. و اگر با شما جنگی روی دهد ما حتماً از شما حمایت خواهیم کرد.)

ولی تمام تصورات و پیش‌بینی‌های بنونضیر اشتباه از آب درآمد. بنوقریظه از آنها حمایت نکردند و منافقین نتوانستند به طور آشکارا در مقابل اسلام قرار بگیرند. سرانجام، آنحضرت - صلی‌الله‌علیه‌وسلم - آنان را تا مدت پانزده روز محاصره کردند تعدادی از درختان اطراف قلعه آنها را بریدند. سهیلی در «روض‌الائف» مرقوم داشته که تمام درختان نخل قطع نشدند، بلکه فقط «لینه» که یکی از درختان مخصوص خرما است و غذای متداول عربها نیست قطع گردید در قرآن مجید نیز چنین ذکر شده: ﴿ما قطعتم من لینه او ترکتموها قائمه علی اصولها فبأذن الله و لیخزی الفاسقین﴾ [حشر / ۵] (۱)

ممکن است که از انبوه درختان به عنوان سنگر استفاده می‌شده است از این جهت قطع گردیدند تا در محاصره کامل قرار گیرند و چیزی حایل نباشد. عاقبت، بنونضیر برای تبعید راضی شدند مشروط بر اینکه از اموال و داراییهای خود (جز سلاح) هر چه بتوانند با خود ببرند، چنانکه همگی خانه‌های خود را ترک کرده از آنجا کوچ کردند. بعضی از سران و بزرگان آنها مانند سلام بن ابی‌الحقیق، کنانه بن الربیع، وحی بن اخطب عازم خیبر شدند و در آنجا به قدری مورد استقبال و تکریم اهل خیبر قرار گرفتند که در صف بزرگان و سران خیبر جای گرفتند و به عنوان رؤسای خیبر شناخته شدند. (۲) این امر بعداً مقدمه‌ای برای غزوه خیبر گردید. بنونضیر ترک وطن کردند و با برپایی جشن ساختگی و تصنعی خاصی به سوی شام روانه شدند آنها در حالی که سوار بر شتر بودند غریب شادی سر می‌دادند و زنان آنها دف می‌زدند و سرود

می‌خواندند همسر عروه بن‌اسود عنسی، شاعر معروف را یهودیان خریداری کرده بودند و او نیز با آنها همراه بود. طبق بیان اهل مدینه، آنها هرگز چنین منظره عجیبی را تا آن موقع ندیده بودند.

هدف این ملت زبون این بود که به مسلمانان تفهیم کنند که از ترک مدینه چندان ملول و آزرده نیستند. مجموعه سلاحهایی که طبق قرارداد از خود بر جای گذاشتند، عبارت بود از: پنجاه زره، پنجاه عدد کلاه خود، و سیصد و چهل قبضه شمشیر. هنگام حرکت آنها این اختلاف نیز رخ داد که آن گروه از فرزندان انصار را که آیین یهود را پذیرفته بودند، بنونضیر قصد داشتند به لحاظ یگانگی دینی، آنان را با خود ببرند ولی انصار مانع از این شدند چنانکه این آیه قرآن مجید نازل گردید: «لا اکراه فی الدین» (۳) ابو داود در کتاب الجهاد تحت عنوان «باب فی الاسیر یکره علی الاسلام» این واقعه را از طریق روایت حضرت عبدالله بن عباس نقل کرده است.

۱- این نظر مؤلف از این هم تأیید می‌شود که نزد امام احمد درخت و مزرعه زمانی در میدان جنگ قطع می‌شوند که هیچ چاره‌ای جز آن نباشد. محدثین این گفتار امام احمد را در ضمن همین واقعه نوشته‌اند. همچنین مرقوم داشته‌اند که این قول اسحاق است که هرگاه دشمن خود را در میان درختان پنهان کند، آتش زدن آن درختان سنت است. از این معلوم شد که از نظر این ائمه، قطع درختان بنونضیر از ضرورت‌های جنگی بود. عمده

القاری ۱۹۱/۸

۲- طبری ۱۴۵۲/

۳- بقره / ۲۵۶